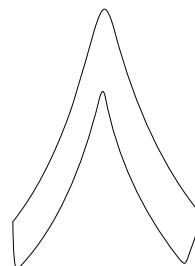


مدرنیته و نظریه روابط بین الملل



عبداله قنبرلو*

* عبداله قنبرلو استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می باشد.
ghanbarlu.phdirut@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۱۳ تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۱۱/۱۲
فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱، صص ۲۴۱-۲۶۸.

چکیده

روابط بین‌الملل در مقام یک رشته دانشگاهی که در سده بیستم، ظهور و توسعه یافته، غالباً در پی پاسخ به سؤال‌ها و رسیدگی به دغدغه‌هایی بوده که ریشه در تفکر و حیات مدرن بشر دارند. چپستی ریشه‌های جنگ و ناامنی بین‌المللی و چگونگی برقراری صلح و امنیت بین‌المللی، مهم‌ترین سؤال‌هایی هستند که جریان اصلی و مسلط نظریه‌های روابط بین‌الملل در پی پاسخ به آنها بوده است. عقلانیت فایده‌گرایانه و گرایش به روش‌های علمی - اثباتی از ویژگی‌های کلیدی نظریه‌های جریان اصلی هستند؛ ویژگی‌هایی که عمیقاً ریشه در مدرنیته دارند؛ از این رو، مفروضات مدرنیته در شکل‌گیری و قوام‌یابی تئوری روابط بین‌الملل نقشی بسیار تعیین‌کننده دارند. در دهه‌های اخیر، طیف گسترده‌ای از محققان روابط بین‌الملل این رویکرد غالب در نظریه روابط بین‌الملل را به چالش کشیده‌اند؛ در حالی که برخی شامل پست‌مدرن‌ها به نسبی‌گرایی محض کشیده شده‌اند، گروه دیگری شامل هواداران نظریه انتقادی برآنند که می‌توان با بازبینی مدرنیته، قرائت اخلاقی‌تر و انسانی‌تری از آن ارائه داد و نظریه روابط بین‌الملل را از عقلانیت فایده‌گرایانه و ابزاری به سمت عقلانیت اخلاق‌گرایانه و عدالت‌خواهانه سوق داد.

واژه‌های کلیدی: مدرنیته، فایده‌گرایی، علم‌گرایی، پوزیتیویسم، نظریه انتقادی



مقدمه

روابط بین‌الملل به‌مثابه دیسیپلین یا رشته مطالعاتی‌ای که طی سده اخیر ظهور و گسترش یافته، یکی از حوزه‌های دانش اجتماعی است که تحت تأثیر تحولات نوین در تفکر و شرایط زیست بشر قرار داشته است. این رشته طبیعتاً در واکنش به ظهور یا خیزش برخی نیازهای بشری تکوین یافت. چنان‌که از نام آن پیداست، تمرکز روابط بین‌الملل بر مطالعه رفتار دولت‌ها (یا دولت - ملت‌ها به مفهوم دقیق‌تر) در عرصه بین‌المللی بوده است. اگرچه زمان تولد واحدهای سیاسی دولت‌ها به چند سده گذشته^(۱) بازمی‌گردد، اما تولد دیسیپلین روابط بین‌الملل در سده بیستم حاکی از وقوع رویدادهایی است که به طرح نیازهای جدید منجر شده است.

این مقاله اساساً در پی پاسخ به این سؤال است که چرا در جریان نظری غالب روابط بین‌الملل، تأمین صلح و امنیت، دغدغه اصلی تئوری‌پردازان را تشکیل می‌داده است؟ روشن است که برای پاسخ به این سؤال از زوایای مختلفی می‌توان وارد شد. در این مقاله تلاش می‌شود تأثیر اندیشه مدرن بر شکل‌گیری و همچنین جهت‌گیری دانش و دیسیپلین روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار گیرد. در این چهارچوب، ابتدا به ریشه‌های ظهور و توسعه، به‌علاوه مناظرات موجود در رشته روابط بین‌الملل اشاره می‌شود؛ سپس بنیان‌های فکری مدرن مؤثر در روابط بین‌الملل شناسایی و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند.

۱. ریشه‌ها و فرایند شکل‌گیری دیسیپلین روابط بین‌الملل

اگر روابط بین‌الملل را در مفهوم کلی آن یعنی مطالعه کم‌وکیف روابط میان واحدهای سیاسی تعریف کنیم، تاریخ آغاز این حوزه از دانش بشری بسیار



طولانی‌تر خواهد شد. در مورد اینکه خاستگاه اولیه دانش روابط بین‌الملل چه زمانی و کجاست، نظرات مختلفی وجود دارد. سه رویکرد عمده در این‌باره وجود دارد: یک گروه، خاستگاه اولیه روابط بین‌الملل را جنگ پلوپونزی می‌داند که نزدیک به ۲۵۰۰ سال قبل، بین دولت - شهرهای آتن و اسپارت رخ داد و پیرامون آن مطالعات قابل‌توجهی صورت گرفت؛ گروه دوم، صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸ را مبدأ اصلی می‌داند که به‌دنبال آن برای نخستین‌بار واحدهای سیاسی دولت - ملت یا دولت ملی در اروپا پا به عرصه وجود گذاشتند و سپس درباره مناسبات آنها مطالعات مختلفی انجام شد؛ و گروه سوم هم وجود دارد که آغاز مطالعات روابط بین‌الملل را به سال ۱۹۱۹ یعنی پس از جنگ جهانی اول بازمی‌گرداند؛ یعنی زمانی که برای نخستین‌بار دیسپلین مستقل روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های اروپایی و امریکایی شکل گرفت. هر سه رویکرد مذکور، ظهور روابط بین‌الملل را به نوعی ناامنی نسبت می‌دهند که این حاکی از دغدغه اولیه و محوری امنیت در روابط بین‌الملل می‌باشد (تریف، ۱۳۸۱: ۳۷-۳۴).

از نخستین آثار نظری مهم که حتی امروزه نیز مورد توجه نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل می‌باشد، کتاب «تاریخ جنگ پلوپونزی»، به قلم مورخ یونانی *توسیدید*^۱ (۳۹۵-۴۶۰ ق.م.) است که در آن جنگ تاریخی بین دولت - شهرهای آتن و اسپارت در سال‌های ۴۳۱ تا ۴۰۴ ق.م مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است (رک: توسیدید، ۱۳۷۷). از زمان تألیف کتاب توسیدید تا سده بیستم، چندین اثر به رشته تحریر درآمده‌اند که در آنها به‌نحوی مناسبات میان واحدهای سیاسی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. کتاب «شهریار»^۲ *نیکولو ماکیاولی*، کتاب «حکومت پادشاهی»^۳ *دانته آلیگیری*، و کتابچه «به سوی صلح پایدار»^۴ *ایمانوئل کانت*، نمونه‌های مهمی از این آثار هستند. با وجود اینکه همین معدود آثار کلاسیک بعدها بسیاری از نظریه‌های سده بیستمی روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار دادند، تا پیش

1. Thucydides
2. The Prince
3. De Monarchia
4. Toward Perpetual Peace

از جنگ جهانی اول در نظریه روابط بین‌الملل رشد منظمی که قابل مقایسه با توسعه اندیشه‌ها و نظریه‌های مربوط به سیستم‌های سیاسی و سیاست داخلی دولت‌ها باشد، صورت نگرفت. دیدگاه‌ها و نظریه‌هایی که در مورد روابط بین‌الملل خلق شدند، در اصل در قالب دیسپلین‌های دیگری مثل علم سیاست و اقتصاد عرضه شدند که در آنها تمرکز و دغدغه اصلی محققان، روابط بین‌الملل نبود.

جنگ جهانی اول، از نخستین حوادث مهمی بود که زمینه‌ساز آغاز موج نظریه‌پردازی درباره روابط بین‌الملل شد. در آن زمان، بسیاری در صدد رسیدن به یک پاسخ معتبر به این سؤال بودند که چرا جنگی اینچنین گسترده و مخرب اتفاق افتاده است. رقابت‌های اقتصادی کاپیتالیستی، رقابت‌های تسلیحاتی، اختلافات ارضی، سیستم‌های سیاسی غیردموکراتیک، دیپلماسی‌های سرّی، فقدان نهادهای بین‌المللی کارآمد، و تعصبات قومی و ملی، از جمله متغیرهایی بودند که در پاسخ به این سؤال مطرح بودند. در دوره بین دو جنگ، در حالی که برخی محققان انگلیسی و امریکایی روابط بین‌الملل روی مقوله حقوق و نهادهای بین‌المللی به‌مثابه متغیرهای بازدارنده جنگ در روابط بین‌الملل تمرکز کرده بودند، طیف‌های دیگری از محققان، رویکرد انترناسیونالیسم را به چالش می‌کشیدند. یکی از این گروه‌ها که بعدها به‌صورت یک جریان نظری پرطرفدار روابط بین‌الملل ظاهر شدند، رئالیست‌ها یا طرفداران سیاست قدرت بودند. در سال ۱۹۳۹/دوارد هالت کار^۱، از محققان و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل کتابی تحت عنوان «بحران بیست‌ساله، ۱۹۱۹-۱۹۳۹: مقدمه‌ای بر مطالعه روابط بین‌الملل»^۲ منتشر کرد که از نخستین آثار مهم در زمینه نظریه‌های روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید. وی در این کتاب، علم سیاست و روابط بین‌الملل را از دو منظر یوتوپین‌ها یا ایده‌آلیست‌ها و رئالیست‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد (Carr, 2001: 6-11).



1. Edward Hallett Carr

2. The Twenty- Years' Crisis, 1919-1939 : An Introduction to the Study of International Relations

۲. سیر مناظرات روابط بین‌الملل

۲-۱. مناظره اول: واقع‌گرایی در برابر ایده‌آلیسم

چنان‌که سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ را به‌مثابه نقطه آغازین شکل‌گیری دیسپلین روابط بین‌الملل در نظر گیریم، یوتوپینیسیم یا ایده‌آلیسم، نخستین جریان نظری مهم در روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید. ایده‌آلیسم اولیه، موج محدودی از جریان نظری بسیار گسترده لیبرالیسم در روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید و از این‌رو، برخی محققان در وصف ایده‌آلیست‌های اولیه از واژه لیبرالیسم استفاده می‌کنند. چنان‌که اشاره شد، تئوری پردازان هر مکتبی معمولاً نقطه‌نظرات و تئوری‌های خود را با انتقاد از وضع تئوری‌ها و مکاتب گذشته همراه می‌کنند. ایده‌آلیست‌ها، کار خود را با انتقاد از جو حاکم بر گذشته سیاست بین‌الملل و به‌ویژه مشخصه‌هایی چون آنارشسی، دیپلماسی سری، و رقابت‌های حاد و پرهزینه نظامی آغاز کردند. ادوارد کار، در نقد ایده‌آلیسم استدلال می‌کند که هواداران این مکتب به‌قدری تحت تأثیر آرزوها و آرمان‌های خود قرار گرفتند که از شناخت صحیح واقعیت‌ها غافل شدند. تصور هماهنگی منافع و برداشت اغراق‌آمیز در مورد تقید دولت‌ها به هنجارها و نهادهای بین‌المللی، نمودی از عدم درک صحیح واقعیت‌ها به‌شمار می‌رود (رک: Carr, 2001: 25-61).

تحولات روابط بین‌الملل در سال‌های نزدیک به جنگ جهانی دوم در تقویت جریان رئالیسم بسیار مؤثر بود. تضعیف و ناکارایی جامعه ملل با تقویت گرایش‌های خودمختورانه و توسعه‌طلبانه برخی دولت‌ها همراه شد. در سال ۱۹۳۸ دولت‌های انگلستان و فرانسه که از بنیان اولیه جامعه ملل بودند، با شرکت در کنفرانس مونیخ و عقب‌نشینی در برابر ادعای ارضی آلمان در چکسلواکی، بر تزلزل جامعه ملل صحنه گذاشتند. آنها ظاهراً امیدوار بودند که با این اهمال‌کاری، سیاست‌های جنگ‌طلبانه هیتلر را مهار کنند. در حالی که قدرت‌های غربی و اتحاد شوروی به‌منظور شکست دشمن مشترکشان به اتحاد روی آورده و متفقاً تأسیس سازمان ملل را مدیریت کرده بودند، پس از پایان جنگ به‌سرعت وارد رقابت‌ها و جبهه‌گیری‌های تخصصی در برابر همدیگر شدند. این سلسله اتفاقات که مجموعاً حاکی از تزلزل‌پذیری توافق‌ها و نهادهای بین‌المللی بود، در تحکیم موقعیت رئالیست‌ها مؤثر واقع شد.

۲-۲. مناظره دوم: رفتارگرایی در برابر سنت‌گرایی

از دهه ۱۹۵۰ و به‌ویژه دهه ۱۹۶۰ به تبع شکل‌گیری «انقلاب رفتاری»^۱ در علوم اجتماعی غرب - با مرکزیت ایالات متحده - سنت‌گرایان ایده‌آلیست و رئالیست در برابر چالش‌های روش‌شناختی رفتارگرایان قرار گرفتند. درحالی‌که مناظره اول، بیشتر جلوه هستی‌شناختی داشت، مناظره دوم اساساً جنبه روش‌شناختی دارد. سنت‌گرایان روابط بین‌الملل معمولاً براساس برداشت‌های کلی که در مورد ذات انسان، جامعه، و تاریخ داشتند، رویدادهایی نظیر جنگ جهانی اول و دوم را تحلیل می‌کردند و در آن چهارچوب، جنگ‌های بین‌المللی را عادی یا استثنائی و تکرارپذیر یا قابل پیشگیری تلقی می‌کردند. در مقابل، رفتارگرایان بر آن بودند که برای درک علمی روابط بین‌الملل لازم است از روش‌شناسی کمی علمی چون ریاضیات، علوم طبیعی، اقتصاد، روان‌شناسی، و جامعه‌شناسی بهره گرفت. علم‌گرایان در صدد بودند تا روابط بین‌الملل را در قالب قوانین و نظریه‌هایی تعریف کنند که در سطح جهانی روی آنها اجماع صورت گیرد (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳: ۶۷-۶۸).

واکنش سنت‌گرایان در برابر جنبش علم‌گرایی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ متفاوت بود. این واکنش‌ها زمینه‌ساز موج‌های دیگری از مناظرات در روابط بین‌الملل شدند. گروه کثیری از نظریه‌پردازان لیبرالیست و رئالیست تحت تأثیر انقلاب رفتاری تلاش کردند درک و تحلیل خویش از روابط بین‌الملل را با روش‌های علمی هماهنگ کنند که از درون آنها گرایش‌های نظری مختلفی ظهور کردند. از جمله، نئورئالیست‌ها و نئولیبرالیست‌ها - که به تدریج طرفداران بیشتری کسب کردند - در علمی‌سازی تحلیل‌ها و آموزه‌های سنت‌گرایان نقش مهمی داشتند. اما گروهی از سنت‌گرایان همچنان به روش‌های کلاسیک در مطالعه روابط بین‌الملل وفادار مانده و در برابر علم‌گرایی مقاومت کردند. یکی از جریان‌های مهمی که تلاش کرده با تکیه بر روش‌شناسی کلاسیک، ایده‌آلیسم و واقع‌گرایی را به یک مسیر معتدل هدایت کند، مکتب انگلیسی^۲ است که به عقل‌گرایی^۱ نیز مشهور می‌باشد. **هدلی بول**^۲ (۱۳۸۵):



1. Behavioral Revolution

2. English School



۱۱۸-۱۱۷) از صاحب‌نظران مکتب انگلیسی ادعا می‌کند که تلاش برای محدودسازی مطالعات روابط بین‌الملل در چهارچوب علم‌گرایی مطلق که مستلزم اتکا به روش‌های دقیق تجربی و استدلال‌های منطقی و ریاضی باشد، آثار زیانباری به دنبال دارد.

۳-۲. تعدد مناظرات در دور سوم و پس از آن

پس از مناظرات اول و دوم، دور سوم مناظرات روابط بین‌الملل در عین گستردگی، پیچیده و چندلایه شد. اینکه مناظره سوم از چه زمانی آغاز شد و طرف‌های مناظره چه جریان‌هایی هستند، سؤالی است که پاسخ‌های مختلفی برای آن ارائه شده است. موارد زیر چند قرائت مهم از دور سوم مناظرات روابط بین‌الملل هستند:

الف - رفتارگرایی و فرارفتارگرایی:^۳ زمینه‌های این مناظره از اواخر دهه ۱۹۶۰ به تبع مشخص شدن نواقص و محدودیت‌های علم‌گرایی فراهم شد. در اواخر دهه ۱۹۶۰ و در خلال دهه ۱۹۷۰ از شدت مجادله سنت‌گرایان و رفتارگرایان به تدریج کاسته شد و دو مکتب از مواضع جدلی خویش نظیر «امکان مطالعه علمی سیاست وجود ندارد» یا «علم سیاست بدون کمی‌سازی و رهایی از قید ارزش‌ها نمرده‌ی چندانی ندارد» عقب‌نشینی کردند. در عوض، مطالعاتی با جهت‌گیری التقاطی رشد کرد که واژه فرارفتارگرایی در توصیف‌گرایش مدافعان آنها به کار رفته است. فرارفتارگرایی بر آن بود تا عناصری از رهیافت علمی را با اهداف ارزشی مشخصی مثل کنترل تسلیحات هسته‌ای، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، کنترل جمعیت، ریشه‌کن کردن معضلاتی نظیر فقر و بیماری‌های فراگیر، و حفاظت از محیط زیست ترکیب کند (کولومبیس و وولف، ۱۳۷۵: ۱۰۹-۱۰۸). رهیافت رفتارگرایی بر این نظر است که برای نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل باید از تحقیقات بنیادی برای تحقیقات کاربردی و سیاست‌گذاری در مسائل مهم بین‌المللی بهره گرفت. در این راستا، استفاده از هر دو نوع تحلیل کمی و کیفی و همچنین ایجاد پیوندهای دقیق‌تر

-
1. Rationalism
 2. Hedley Bull
 3. Post-Behaviorism

میان سطوح مختلف تحلیل و کنش گران مربوط به آنها اعم از افراد، دولت‌ها، و سیستم بین‌الملل ضروری است (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶، ج. ۲: ۸۳۶-۸۳۵).

ب - واقع‌گرایی و لیبرالیسم: در این مناظره، کل سنت واقع‌گرایی متشکل از رئالیست‌های کلاسیک یا نئورئالیست‌هایی که تحت تأثیر رهیافت رفتارگرایی به علمی کردن تحلیل‌ها و آموزه‌های واقع‌گرایی کلاسیک روی آورده بودند، در برابر سنت لیبرالیسم قرار می‌گیرند. از دهه ۱۹۶۰ به بعد در نتیجه تحولاتی از قبیل توسعه سریع مناسبات و بده‌بستان‌های غیردولتی، لیبرال‌ها با مفاهیم جدیدتری مثل وابستگی متقابل در برابر رئالیست‌ها موضع گرفتند. آنها مشابه رئالیست‌ها تلاش کردند تحلیل‌ها و یافته‌های خود را با چهارچوب‌های علمی به‌روز ارائه کنند. در نتیجه، تقویت نظریه‌های نئورئالیستی با تقویت نظریه‌های نئولیبرالیستی همراه شد. در کنار جریان‌های جاافتاده‌ای نظیر لیبرال انترناسیونالیسم، گرایش‌های نظری متعددی شامل فراملی‌گرایی^۱، کارکردگرایی، نوکارکردگرایی، ارتباطات، وابستگی متقابل، و نهادگرایی نئولیبرال به‌عنوان شاخه‌های لیبرالیسم ظهور کردند که مجموعاً روابط بین‌الملل را با تأکید بر قضایایی چون اهمیت نقش کنش‌گران متعدد غیردولتی مثل شرکت‌های چندملیتی، اهمیت نقش فعالیت‌ها و سیاست‌های اقتصادی - رفاهی، کاهش نقش توانمندی‌ها و برنامه‌های نظامی - امنیتی در سیاست خارجی دولت‌ها، کاهش آزادی عمل دولت‌ها به تبع گسترش کانال‌های ارتباطی غیردولتی، درهم‌آمیختگی مسائل سیاست داخلی و بین‌المللی، و فقدان سلسله‌مراتب قطعی و مشخص در دستورکارهای بین‌المللی دولت‌ها توضیح می‌دادند. از میان شاخه‌های مختلف لیبرالیسم، نظریه نهادگرایی نئولیبرال که اهمیت نسبتاً بیشتری برای نقش دولت‌ها و گرایش قدرت‌طلبانه آنها قائل است، به واقع‌گرایی نزدیک‌تر است (رک: مشیرزاده، ۱۳۸۴).

ج - واقع‌گرایی، لیبرالیسم، و مارکسیسم: برخی ناظران و تحلیل‌گران نظریه روابط بین‌الملل از جمله *مایکل بنکس*^۲ و *اوله ویور*^۳ برآنند که مناظره سوم بین سه



1. Transnationalism
2. Michael Banks
3. Ole Waever



پارادایم یا مکتب عمده واقع‌گرایی، لیبرالیسم و مارکسیسم جریان داشته است. آنچنان‌که ویور (۱۹۹۷) اظهار می‌دارد، مناظره سه پارادایم واقع‌گرایی، لیبرالیسم (شامل پلورالیسم، وابستگی متقابل، و جامعه جهانی)، و مارکسیسم (رادیکالیسم، ساختارگرایی، و گلوبالیسم) در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ نمایان شد. درحالی‌که در پارادایم رئالیستی، دولت‌ها در مقام کنش‌گران محوری، روابط منازعه‌آمیزی دارند و در پارادایم لیبرالیستی افراد و گروه‌ها در مقام کنش‌گران اصلی، روابط دولت‌ها را مسالمت‌آمیز می‌کنند، در پارادایم مارکسیستی، طبقات و ساختارهای اقتصادی جو منازعه‌آمیزی بر روابط دولت‌ها حاکم می‌کنند (Waever, 1997: 12-14).

د - نواقع‌گرایی و فراپوزیتیویسم:^۱ این مناظره که بعضاً تحت عنوان مناظره چهارم نیز از آن یاد می‌شود، از این حیث مورد توجه قرار گرفته است که از اواخر دهه ۱۹۷۰ نئورئالیسم در مقام نسخه علمی شده رئالیسم از یک سو به یک تئوری بسیار بانفوذ و پرتطرفدار تبدیل شد، و از سوی دیگر، در برابر موج گسترده‌ای از چالش‌های نظری و فرانظری که غالباً رویکرد انتقادی به مفهوم فراپوزیتیویستی داشتند، قرار گرفت. کتاب «تئوری سیاست بین‌الملل» کنث والتز (۱۹۷۹) شاخص‌ترین اثر نئورئالیستی است که بسیاری از تئوری‌پردازان فراپوزیتیویست روابط بین‌الملل - شامل مکاتب انتقادی (فرانکفورت)، پست‌مدرنیسم، جامعه‌شناسی تاریخی، و فمینیسم - از آن به‌مثابه نمونه عالی پوزیتیویسم در روابط بین‌الملل یاد کرده‌اند. فراپوزیتیویست‌ها که بر تاریخ‌مندی، اجتماعی بودن، برساختگی شناخت تأکید دارند، ساختارگرایی ظاهراً علم‌گرایانه والتز را به‌خاطر در نظر نگرفتن این محدودیت‌ها عمیقاً به چالش می‌کشند. به‌علاوه، بسیاری از فراپوزیتیویست‌ها معتقدند دانش روابط بین‌الملل باید زمینه‌ساز تحول به سمت شرایط عادلانه‌تر، امن‌تر، و انسانی‌تر باشد. این درحالیست که نواقع‌گرایی والتز مثل بسیاری نظریه‌های مدرن دیگر جبرگرا و محافظه‌کار بوده و به‌طور غیرمستقیم خواهان حفظ وضع موجود است؛ وضع موجودی که به نفع گروهی و علیه خواسته‌ها و منافع گروهی دیگر شکل گرفته است (رک: اشلی، ۱۳۸۶).

1. Post-Positivism

یکی از مهم‌ترین مناظرات روابط بین‌الملل که معمولاً تحت عنوان مناظرات چهارم مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند، مناظره جریان‌های انتقادی روابط بین‌الملل با کل جریان اصلی مدرن به‌ویژه طیف علم‌گرای آن است. در این مناظره انتقادات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی فراپوزیتیویست‌ها علیه نئورئالیست‌ها به کل نظریه‌های مدرن و علم‌گرای روابط بین‌الملل تسری می‌یابند. از این مناظره بعضاً با عناوین دیگری از قبیل پوزیتیویسم در برابر فراپوزیتیویسم، عقل‌گرایی (متفاوت از عقل‌گرایی مکتب انگلیسی) در برابر بازاندیش‌گرایی^۱، شالوده‌گرایی^۲ در برابر ضدشالوده‌گرایی، و نظریه‌های تبیینی^۳ در برابر نظریه‌های تکوینی^۴ یاد می‌شود. این مناظره گسترده در ابعاد و لایه‌های مختلفی جریان یافته است. برای مثال، یک لایه مهم این مناظره عبارتست از مناظره ساختارگرایی در برابر تاریخ‌مندگرایی^۵. از مهم‌ترین انتقادات فراپوزیتیویستی به ساختارگرایی، پیش‌فرض‌های غیرتاریخ‌مند و سودگرایانه آن است که متأثر از پیش‌فرض‌های اقتصاد خرد لیبرال و تئوری انتخاب عمومی می‌باشد (رک: Walker, 1989).

۳. نقش مدرنیته در تئوری‌های روابط بین‌الملل

۳-۱. بنیان‌های مدرن واقعیت روابط بین‌الملل

نخستین موضوعی که فهم آن برای درک پیوند مدرنیته و نظریه‌های روابط بین‌الملل ضرورت دارد، بستر هستی‌شناختی این نظریه‌هاست. در نظریه‌های جریان اصلی، انعکاس صحیح واقعیت روابط بین‌الملل اهمیت اساسی دارد، زیرا بدون درک صحیح واقعیت، امکان تصمیم‌گیری در مورد مسائل و مشکلات آن میسر نمی‌شود. اما نکته قابل توجه این است که واقعیت روابط بین‌الملل اساساً دربردارنده نمودهایی از تعلقات و گرایش‌های مدرن در جوامع بشری است، به‌نحوی که با

-
1. Reflectivism
 2. Foundationalism
 3. Explanatory
 4. Constitutive
 5. Historicism



حذف مدرنیته، تصویر روابط بین‌الملل بسیار مبهم می‌شود. روابط بین‌الملل موجود دارای مشخصه‌هایی است که عمیقاً ریشه در تفکر و حیات مدرن دارند. از جمله ویژگی‌های مهم آن عبارتند از:

الف - دولت‌ها به‌مثابه واحدهای اصلی: دولت‌ها یا به عبارت دقیق‌تر دولت - ملت‌ها، مهم‌ترین واحدهای سیاسی فعال در روابط بین‌الملل هستند که بنیان فکری مدرن دارند. این واحد سیاسی - هویتی پس از جنگ مذهبی سی‌ساله (۱۶۴۸-۱۶۱۸) و انعقاد معاهده وستفاليا در اروپا تشکیل شد و به‌تدریج در عرصه جهانی مورد استقبال قرار گرفت. دولت مدرن مرز جغرافیایی مشخصی دارد که مردمان تابع یا متعلق به آن عنصر ملت دولت را تشکیل می‌دهند. در رأس سیستم سیاسی دولت، حکومتی وجود دارد که عهده‌دار امور حاکمیتی دولت از جمله امنیت ملی است. حاکمیت در رسیدگی به امور داخلی و استقلال از دخالت‌های خارجی از مهم‌ترین ویژگی‌های دولت مدرن به‌شمار می‌آیند. سیستم بین‌المللی دولتی مبتنی بر این اصل حقوقی است که دولت‌ها به حاکمیت و استقلال همدیگر احترام می‌گذارند و به تبع آن نه‌تنها از دخالت و تعرض در امور همدیگر خودداری می‌کنند، بلکه با تعرض و دخالت دیگران در امور کشورهای ثالث نیز مخالفت می‌کنند. البته این اصل در عمل با موارد استثنایی مختلفی مواجه شده است. موضوع مهم این است که دولت - ملت و سیستم بین‌المللی دولتی، هر دو پدیده‌هایی با ریشه‌های فکری مدرن هستند و همین مدرن بودن وجه تفاوت اصلی آنها با واحدهای سیاسی و سیستم‌های پیشین است.

ب - خودمحوری دولت‌ها در سیاست خارجی: موضوع حاکمیت و استقلال دولت‌ها را می‌توان نسخه بین‌المللی اصل مدرن آزادی فردی به‌شمار آورد. همان‌گونه که افراد برای پیگیری نفع شخصی خویش آزادند، دولت‌ها نیز برای پیگیری منافع ملی خویش آزادی عمل دارند. درحالی‌که افراد در جریان فعالیت‌های اقتصادی‌شان متعهد به رعایت قوانین و مقررات دولت متبوع می‌باشند، دولت‌ها نیز در تعاملات اقتصادی با همدیگر از قوانین و مقررات نهادهای بین‌المللی استفاده می‌کنند. این تشابه رفتار در موضوع امنیت تا حدی متفاوت می‌شود. درحالی‌که افراد برای تأمین امنیت خویش از قدرت و حاکمیت دولت متبوع خود استفاده

می‌کنند، دولت‌ها باید به توانمندی و قدرت خویش متکی باشند، زیرا نهادهای بین‌المللی برای تأمین امنیت ملی دولت‌ها کارایی کافی ندارند. برخی متفکران روابط بین‌الملل این وضعیت را به وضع طبیعی هابز تشبیه می‌کنند، اما این شبیه‌انگاری با چالش‌ها و انتقادات زیادی مواجه شده است. در روابط بین‌الملل مدرن اصل پیگیری منافع ملی توسط دولت‌ها به رسمیت شناخته شده است. در عمل نیز دولت‌ها به مثابه واحدهایی با عقلانیت مدرن عمل می‌کنند و پیروی از منافع ملی - اعم از امنیتی، اقتصادی، و غیره - اصل بنیادین حاکم بر سیاست خارجی آنهاست. این اصل، فضای روابط بین‌الملل را رقابتی کرده است، به نحوی که در پس همکاری‌های بین‌المللی نیز نوعی رقابت بر سر منافع جریان دارد. حال، اینکه فضای رقابتی روابط بین‌الملل تا چه حد امکان تعدیل دارد، سؤالی است که متفکران واقع‌گرا و لیبرال پاسخ‌های متفاوتی به آن داده‌اند.

ج - امنیت و توسعه به مثابه محور همکاری‌های بین‌المللی: اگرچه رقابت میان دولت‌ها بعضاً با همکاری در عرصه‌های مختلف همراه شده و این همکاری‌ها نهادینه می‌شود، اما مبنای همکاری‌های میان دولت‌ها نیز عقلانیت مدرن است. به عبارت دیگر، همکاری‌های بین‌المللی اساساً در راستای اصل منفعت‌محوری دولت‌ها جریان می‌یابد. از آنجا که امنیت، مدرنیزاسیون، رفاه، و توسعه ملی از کارکردهای عمده دولت مدرن به شمار می‌آید، دولت‌ها از فرصت‌های موجود در عرصه روابط بین‌الملل به عنوان ابزارهایی برای بهبود کارکردهای خود استفاده می‌کنند. به عنوان مثال، تجارت و سرمایه‌گذاری، فعالیت‌هایی هستند که می‌توانند متضمن نفع متقابل باشند. دولت‌ها از طریق همکاری بین‌المللی زمینه‌های گسترش و تنظیم سرمایه‌گذاری و تجارت آزاد را فراهم می‌سازند، زیرا آن را مقوم رشد و توسعه اقتصادی می‌دانند. اخلاق و رفتارهای سخاوتمندانه در تعاملات بین‌المللی به ندرت اتفاق می‌افتد. حتی در این موارد نیز دولت‌ها معمولاً پیگیر منافی چون اعتبار، پرستیژ، و نفوذ می‌باشند. این به معنی فقدان هنجارهای اخلاقی و انسانی در روابط بین‌الملل نیست، بلکه بدین مفهوم است که آنها در روابط بین‌الملل مدرن نقش حاشیه‌ای داشته و تحت الشعاع عقلانیت منفعت‌گرایانه مدرن قرار گرفته‌اند.



۲-۳. غلبه عقلانیت فایده‌گرایانه در نظریه‌های روابط بین‌الملل

واقعیت‌های مدرن روابط بین‌الملل به این معنی است که موضوع مطالعه و پژوهش محققان و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل پدیده‌های مدرن می‌باشند. محققان و صاحب‌نظران جریان اصلی معمولاً خصایل مدرن روابط بین‌الملل را می‌پذیرند و نظریه‌های خود را براساس آنها بنا می‌کنند. چنان‌که قبلاً اشاره شد، دیسپلین روابط بین‌الملل در سده بیستم با این دو سؤال آغاز شد: ۱. علل آغاز جنگ میان دولت‌ها چه می‌باشند؟ و ۲. مؤثرترین راه‌های برقراری و تضمین صلح و امنیت بین‌الملل چه می‌باشند؟ آشکار است که پیشگیری از جنگ و تأمین صلح و امنیت بین‌الملل مهم‌ترین دغدغه اولیه نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل بوده است؛ دغدغه‌ای که اصولاً در خدمت زندگی مدرن بشر بوده و مسائل دیگری نظیر نابرابری قدرت و روابط سلطه را نادیده می‌گیرد. توقف دغدغه نظریه روابط بین‌الملل در موضوع صلح و امنیت بین‌الملل در واقع نوعی مشروعیت‌بخشی به ساختارهای اجتماعی و سیاسی موجود بوده و اوضاع را با حفظ روابط قدرت تثبیت می‌کند. اصل حاکمیت و استقلال دولت‌ها یکی از ساختارهایی است که در آن انحصارطلبی‌های مدرن به رسمیت شناخته می‌شود، زیرا به شهروندان به‌مثابه انسان‌های خودی و قابل حمایت نگریسته شده و چنین حمایت‌هایی از غیرشهروندان یا غیرخودی‌ها دریغ می‌شود (رک: Linklater, 1990).

شاید تبیین‌های نظریه‌هایی چون نواقع‌گرایی که مدعی درکی عقلانی و علمی از قوانین حاکم بر روابط بین‌الملل است، ظاهراً بی‌طرفانه و عاری از دخالت‌گرایی‌های ارزشی به‌نظر برسد، اما با بررسی عمیق قضیه به نتیجه متفاوتی می‌رسیم. چنان‌که ادعای سال ۱۹۸۱ *رابرت کاکس*^۱ و پیروانش را مبنی بر اینکه «نظریه همواره برای کسی و با هدفی پرداخته می‌شود» بپذیریم، در آن صورت ادعای طرح یک نظریه علمی بی‌طرف و جهانشمول خدشه‌پذیر می‌شود. آنچنان‌که کاکس تأکید می‌کند، هر نظریه حامل دیدگاهی^۲ است که آن دیدگاه ریشه در موقعیت زمانی و مکانی یا به‌طور مشخص‌تر، زمان و مکان اجتماعی و سیاسی

1. Robert W. Cox

2. Perspective

خاصی دارد. از این رو، هر نظریه‌ای که مدعی ناب بودن و جدایی از بستر زمانی و مکانی باشد، باید آن را به‌عنوان یک ایدئولوژی بررسی کرده و دیدگاه نهفته در آن را برملا ساخت. نگاه انتقادی کاکس در اصل به نظریه‌هایی است که وی آنها را نظریه‌های مشکل‌گشا^۱ می‌نامد. نواقعی‌گرایی به دلیل کنار گذاشتن اهداف اخلاقی و تقلیل مشکلات به مناسبات قدرت فیزیکی ادعای فراغت از ارزش‌ها را دارد. در حالی که این نظریه متضمن عنصر هنجاری نهفته‌ای است که از مفروضات آن نشئت می‌گیرد. نواقعی‌گرایی مروج عقلانیت خاصی است که نمی‌توان آن را جهانشمول و رها از ارزش تلقی کرد. به‌علاوه، نواقعی‌گرایی ناتوان از توجیه این واقعیت است که برخی دولت‌ها به‌ویژه آنهایی که قدرتی بیش از حد موازنه در برابر رقبای دارند، ممکن است عقلانیت نئورئالیستی را کنار گذاشته و در صدد تحمیل برداشته‌های اخلاقی خود بر دیگران برآیند (کاکس، ۱۳۸۶: ۴۸-۳۹). کاکس (۱۹۹۲) انتقادات مشابهی را به نولیبرالیسم وارد می‌کند. به‌نظر وی، نولیبرالیسم با قرار دادن خود بین سیستم دولت‌ها و اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در پی ایجاد هماهنگی بین دو سیستم و تضمین ثبات و کارکرد بی‌دردسر آنهاست (۱۷۳).

در مکاتب کلیدی جریان اصلی به‌ویژه نواقعی‌گرایی و نولیبرالیسم کنش‌گران مهم روابط بین‌الملل از خود افراد گرفته تا دولت‌ها، شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های بین‌المللی غالباً کنشگرانی استراتژیک با عقلانیت مدرن به‌حساب می‌آیند. این کنشگران مبانی اساسی حیات مدرن از جمله گرایش نامحدود به منفعت و قدرت فردی یا گروهی را به رسمیت شناخته و برنامه‌های خود را براساس آنها تنظیم می‌کنند. نظریه‌های مزبور نه تنها اهداف و علایق ابزاری کنشگران را می‌پذیرند، بلکه بر جهانشمولی آنها تأکید دارند و با این مفروضه، نظم و بی‌نظمی‌های روابط بین‌الملل را تحلیل می‌کنند. همان‌گونه که در اقتصاد لیبرال، رفتار مصرف‌کنندگان براساس اصل حداکثرسازی مطلوبیت و رفتار بنگاه‌ها براساس اصل حداکثرسازی سود تحلیل می‌شود، نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل نیز تلاش می‌کنند تصمیمات و رفتارهای کنشگران روابط بین‌الملل را بر اصول و





استانداردهای عقلانی مشخصی متکی سازند. در این چهارچوب، سیاست‌ها و اقداماتی که با آن اصول و استانداردها همخوانی نداشته باشند، محکوم به غیرعقلانی بودن هستند. این نظریه‌ها مسائلی نظیر بحران، ناامنی، و جنگ را مشکلاتی می‌دانند که نظریه روابط بین‌الملل باید یابنده راه‌های علاجشان باشد. در این چهارچوب، ارزش هر نظریه بستگی به تبیینی دارد که از واقعیت روابط بین‌الملل ارائه داده و به تبع آن امکان پیش‌بینی و کنترل تحولات را میسر می‌سازد. اینها نشانه نفوذ عمیق علایق ابزاری فایده‌گرایانه مدرنیته در لایه‌های مختلف جریان اصلی روابط بین‌الملل است.

۳-۳. علم‌گرایی در نظریه‌های روابط بین‌الملل

علم‌گرایی در واقع مکمل عقلانیت فایده‌گرایانه است. چنان‌که در گفتار مناظرات اشاره شد، دیسیپلین روابط بین‌الملل با گذشت زمان به سمت استفاده بیشتر و بهتر از روش‌های علمی مدرن سوق یافته است. در این چهارچوب، تلاش می‌شود تصویر قانونمندی از روابط بین‌الملل عرضه شده و مسائل روابط بین‌الملل براساس اصول و قوانین شناسایی شده تجزیه و تحلیل شود. یکی از مهم‌ترین نمودهای علم‌گرایی در روابط بین‌الملل، کتاب مشهور کنت والتز یعنی «نظریه سیاست بین‌الملل» (۱۹۷۹) است که در آن نویسنده گزاره‌های رئالیستی را با رهیافت سیستمی توضیح می‌دهد. والتز در این کتاب اظهار می‌دارد که نظریه‌ها متشکل از عباراتی هستند که قوانین یا روابط علی بین متغیرها را مورد تبیین قرار می‌دهند. نظریه دربردارنده تصویر ساده‌ای از واقعیت است که هدفش پیش‌بینی و کنترل تحولات است. نظریه در پی توضیح همه چیز واقعیت نیست، بلکه صرفاً بر تبیین روابط متغیرهایی تأکید می‌کند که برای دستیابی به پیش‌بینی و کنترل مورد نیاز هستند. در همین راستا، سؤال اصلی والتز در مورد روابط بین‌الملل این است که چرا دولت‌ها با وجود تفاوت‌های سیاسی - ایدئولوژیک داخلی، در سیاست خارجی همگی رفتار مشابه خودیارانه دارند؟ وی در پاسخ برآنست که آنارشی سیستم بین‌الملل باعث می‌شود امنیت و بقا به دغدغه اصلی سیاست خارجی دولت‌ها تبدیل شود. اگرچه نظریه والتز با انتقادات مختلفی از سوی متفکران لیبرال مواجه

شد، اما آنها نیز برای ارائه نظریه بدیل خود عمدتاً به شگردهای علمی تمایل داشته‌اند. این درحالی است که در انتقادات چندلایه جریان‌های بازانديش‌گرا خود علم‌گرایی والتز نیز به طرز بنیادی مورد چالش قرار می‌گیرد. قبلاً اشاره شد که کاکس نظریه والتز را الگویی از یک نظریه مشکل‌گشا تلقی کرده و بر ناکارایی آن تأکید می‌کند.

بخش عظیمی از پژوهش‌های روابط بین‌الملل طی دهه‌های گذشته به‌ویژه دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به‌طور ضمنی یا صریح متکی بر مفروضات پوزیتیویستی بوده‌اند؛ تفکری که اصولاً از محصولات و جلوه‌های مهم مدرنیسم است. پوزیتیویسم چهار مفروضه بنیادین دارد که نفوذ آنها در نظریه‌های روابط بین‌الملل محسوس است: اول اینکه علوم مختلف شامل علوم اجتماعی وحدت دارند، زیرا تفاوت بنیادینی بین جهان اجتماعی و جهان طبیعی وجود ندارد. در این راستا، روابط بین‌الملل به‌منظور پیشرفت و شکوفایی باید همان راهی را طی کنند که علوم دیگر مثل فیزیک طی کرده است؛ دوم اینکه بین واقعیت‌ها و ارزش‌ها تمایز وجود دارد و شناخت عینی از جهان امکان‌پذیر است. یعنی محقق می‌تواند بدون تأثیر ارادی یا غیرارادی ارزش‌های ذهنی‌اش روابط بین‌الملل را به همان نحو که هست، بشناسد؛ سوم اینکه مثل جهان طبیعی در جهان اجتماعی نیز قواعد و قوانین نظم‌بخشنده‌ای وجود دارد. در این چهارچوب، روابط بین‌الملل از منطبق‌ها و قوانینی برخوردار است که با کشف و درک آنها امکان پیش‌بینی آینده میسر می‌شود؛ و چهارم اینکه تأیید و ابطال تجربی عیار واریسی حقیقی است. یعنی این شواهد و داده‌های تجربی هستند که قوانین و نظریه‌های علمی در مورد روابط بین‌الملل را تأیید یا ابطال می‌کنند. با نگاهی کلی به محتوای نظریه‌های جریان اصلی، نفوذ این مفروضات در ذهن نظریه‌پردازان قابل درک است. با این حال، در خود جریان اصلی و مسلط نظریه‌ها به‌ندرت بررسی عمیقی در مورد این مفروضات و بدیل‌های ممکن به‌عمل آمده است. این جریان‌های انتقادی یا بازانديش‌گرا شامل جامعه‌شناسی تاریخی، نظریه انتقادی، پست‌مدرنیسم و فمینیسم بودند که بنیان‌های پوزیتیویستی جریان اصلی را شناسایی کرده و به‌طور ریشه‌ای مورد چالش قرار دادند (رک: اسمیت، ۱۳۸۵).

علم‌گرایی پوزیتیویستی جریان اصلی روابط بین‌الملل از این حیث به چالش کشیده می‌شود که اولاً، نقایص و نارسایی‌های خاص خود را دارد، زیرا مفروضات آن خدشه‌پذیر هستند؛ و ثانیاً، به‌طور گزینشی در خدمت علایق کنترل‌گرایانه و فایده‌گرایانه مدرنیته قرار دارد. نظریه‌های پوزیتیویستی ظاهراً در پی شناخت صحیح واقعیت‌ها و حل مشکلات مربوط به آنها هستند، اما مسائل جدی و مهمی به‌همراه دارند. امروزه این موضوع به‌طور گسترده پذیرفته شده است که بین زندگی اجتماعی و فرایندهای شناختی، ارتباط نزدیکی وجود دارد. بنابراین، نمی‌توان واقعیت و ارزش را مطلقاً منفک از هم دانست. از منظر تئوری انتقادی، بین مشاهده‌گر یا شناسنده و واقعیت، ارتباط گریزناپذیری وجود دارد. شناخت، امری تاریخی و زمینه‌مند بوده و گرایش هنجاری دارد. در مورد واقعیت‌ها برداشت واحدی وجود ندارد تا همگی به شناخت واحد و جهانشمول از آنها دست یابند. بنابراین، تحلیل‌گر روابط بین‌الملل ابتدا باید زمینه‌های تاریخی و فرهنگی شناخت خود را دریابد و از نسبی بودن نظر و تئوری‌اش آگاه باشد. به‌علاوه، باید از این مفروضه که وظیفه تئوری کمک به کنترل بهتر و بهبود وضع موجود است، فاصله بگیرد. تئوری‌پرداز مدرن جریان اصلی ممکن است شخصاً نسبت به نظم و ترتیبات حاکم بر روابط بین‌الملل انتقاداتی داشته باشد، اما رویکرد پوزیتیویستی‌شان باعث می‌شود تا چنین تصور کند که پرداختن به آنها خارج از وظیفه تئوری روابط بین‌الملل است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۲۶-۲۱۸).

در برداشت‌های ارتدوکس از علوم اجتماعی فرض بر این بوده که دانش، مصون از نفوذ ارزش‌ها و منافع بوده و فقط متکی بر عقل و استدلال محض بی‌طرف می‌باشد. در این چهارچوب، مطالعات و پژوهش‌های علمی روابط بین‌الملل باید مصون از دخالت ارزش‌ها، منافع، و روابط قدرت بوده و صرفاً در پی درک عینی واقعیت‌ها باشد. باین‌حال، مسئله احتمال دخالت‌های انحرافی از گذشته مطرح بوده است. برای مثال، کانت هشدار داده بود که برخورداری از قدرت، موجب فساد در قضاوت آزادانه عقل می‌شود. امروزه گروه‌های مختلف متفکران بازنمایش‌گرا به‌ویژه پست‌مدرن‌ها، ایده آزادی و بی‌طرفی عقل و علم را عمیقاً زیر سؤال برده‌اند. بنابراین، علم و دانش بیشتر از اینکه یک امر شناختی باشد،

یک امر هنجاری و سیاسی است. همان‌گونه که میشل فوکو^۱ استدلال می‌کند، بین قدرت و دانش یک رابطه قوام‌دهندگی متقابل وجود دارد. امروزه متفکرانی چون ریچارد اشلی^۲ نمود این رابطه را در دانش روابط بین‌الملل کاملاً محسوس می‌دانند. در چهارچوب تئوری اشلی، دغدغه رایج اقتدار و حاکمیت واحد در تئوری‌های روابط بین‌الملل، ریشه در نقش بنیادین حاکمیت در زندگی انسان مدرن دارد. وی استدلال می‌کند که پارادایم حاکمیت، خودش گرایش معرفت‌شناختی معینی تولید کرده و الگوی معینی از زندگی سیاسی را ترویج می‌کند. دانش وابسته به حاکمیت دربردارنده این تفکر است که برای انسان عاقل، نظم جهان خدادادی نیست، بلکه ریشه انسانی دارد و انسان خودش از طریق تعقل و استدلال می‌تواند به دانش مطلق، استقلال عمل^۳ مطلق، و قدرت مطلق دست یابد. در زندگی سیاسی مدرن، حاکمیت دولت جلوه‌ای از حاکمیت انسان است. این درحالی است که در عرصه منازعه‌آمیز روابط بین‌الملل چنین حاکمیت واحدی وجود ندارد و دانش روابط بین‌الملل روی این موضوع تمرکز کرده است (Devetak, 2001: 162-163).

۴-۳. دغدغه تغییر در مکاتب بازاندیش‌گرا

یکی از اتهامات و انتقادات اساسی مکاتب بازاندیش‌گرا یا فراپوزیتیویست به تئوری‌های جریان اصلی، محافظه‌کاری آنهاست. البته این ضرورتاً به معنی ضدیت ریشه‌ای آنها با دانش مدرن نیست. رویکردهای انتقادی جریان‌های بازاندیش‌گرا نسبت به مدرنیته موجود همسان نیست. درحالی‌که در یک سر طیف، گروهی شامل پست‌مدرن‌های رادیکال موضع کاملاً شالوده‌شکن و نسبی‌گرا دارند، گروه‌های دیگر بسته به دغدغه‌های خاصی که دارند، به نسبت‌های مختلف خواهان تغییر یا اصلاح مدرنیته هستند. به‌عنوان مثال، از نظر فمینیست‌های فراپوزیتیویست، نه‌تنها مفاهیمی نظیر دولت، حاکمیت، و امنیت با بنیان مردسالارانه قوام یافته‌اند، بلکه اساساً خود معرفت‌شناسی پوزیتیویستی مدرنیته نیز جهت‌گیری مردسالارانه دارد. مسائل خاص



1. Michel Foucault
2. Richard Ashley
3. Autonomy

روابط بین‌الملل نظیر آنارشی و خودیاری نیز ریشه در هژمونی تفکر مردسالارانه دارد. از این رو، آنها با رویکرد فراپوزیتیویستی خواهان عدالت جنسیتی هستند، چرا که از منظر فمینیسم، اصلاح روابط بین‌الملل بدون توجه به مسئله جنسیت ناقص خواهد بود (رک: Whitworth, 1994).

مکتب انتقادی روابط بین‌الملل متشکل از متفکرانی است که مجموعه نسبتاً مفصلی از برنامه‌های تغییر در روابط بین‌الملل را عرضه کرده‌اند. در توصیف این مکتب بعضاً از واژه مکتب فرانکفورت نیز استفاده می‌شود، زیرا عمیقاً تحت تأثیر ادبیات بزرگان مکتب فرانکفورت از جمله *یورگن هابرماس* در فلسفه سیاسی قرار داشته است. این مکتب که پیگیر ایده‌رهای^۱ از مناسبات سلطه در زندگی انسان مدرن است، علم اثباتی و تفکر بورژوازی همراه با سلطه، عقلانیت ابزاری را مانع‌رهایی می‌داند. از این منظر، سلطه موجود در جامعه سرمایه‌داری پیشرفته صرفاً سلطه طبقاتی نیست. سلطه عقل ابزاری به نحوی شکل گرفته که طبقات پایین هم در حفظ آن شریک شده‌اند (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۷۱-۱۷۰). هابرماس در نقد پوزیتیویسم و به‌ویژه اصل جدایی بین واقعیت و انتخاب ارزشی استدلال می‌کند که پذیرش علم و تعهد نسبت بدن، خود تصمیمی است مبتنی بر ایمان به عقل. به تعبیر وی، آیین اثبات عقل را مثله و جهان اجتماعی را به خرده‌ریزهای پراکنده داده‌های تجربی تبدیل کرده است. هابرماس سه نوع شناخت را در پرتو سه دسته از علایق شناخت‌پرداز از هم متمایز می‌سازد: شناخت علمی - تجربی که ریشه در علایق تکنیکی و گرایش انسان به سلطه ابزاری بر طبیعت برای تأمین نیازهای مادی دارد؛ شناخت تاریخی - تأویلی^۲ که ریشه در علایق عملی انسان به درک روابط تفاهمی و ذهنی میان افراد و گروه‌های اجتماعی دارد؛ و شناخت انتقادی که ریشه در علایق آزادی‌خواهانه و رهایی‌بخش دارد. بنابراین، علم مدرن اثباتی تنها یکی از اشکال شناخت است که از توجه به علایق کنترل‌گرای تکنیکی نشئت می‌گیرد. وظیفه تفکر نقاد، رهاسازی انسان از نمادها و مناسبات سازمان‌یافته قدرت است (بشیریه، ۱۳۷۸: ۲۱۵-۲۱۲).

1. Emancipation

2. Hermeneutics

تئوری پردازان مکتب انتقادی روابط بین‌الملل شامل ریچارد اشلی (متقدم)، رابرت کاکس، اندرو لینکلتر^۱، و استفن گیل^۲ تحت تأثیر ادبیات اندیشمندان مکتب فرانکفورت و افکار دیگر فیلسوفان منتقدی چون آنتونیو گرامشی^۳ امکان تغییر و تحول در روابط بین‌الملل را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. تئوری انتقادی تلاش می‌کند اندیشه جهان‌وطنی جنبش روشنگری را در دو بعد مهم بازبینی کند: استقلال عمل و همبستگی^۴. جستجوی استقلال عمل به معنی تقلا برای فراهم ساختن این امکان است که انسان‌ها آینده‌ای آزاد از قیدوبندهای غیرضروری برای خود رقم بزنند. آن‌گونه که اشلی استدلال می‌کند، سیستم دولت‌ها به جای کمک به امنیت و استقلال عمل انسان، عامل اصلی محرومیت از استقلال عمل و امنیت راستین است. بنابراین وی مشابه سیستم مورد نظر کانت که سیستمی جهان‌وطن با «امنیت سیاسی عمومی» است، به سیستمی می‌اندیشد که در آن انسان‌ها به جای دولت‌ها موضوع امنیت باشند. در تئوری انتقادی آنچه برای امکان دستیابی به رهایی اهمیت اساسی دارد، گذر از مقوله شهروند به مقوله انسان به‌عنوان کنشگر اخلاقی و سیاسی اصلی است. در مورد موضوع همبستگی نیز تئوری انتقادی به تردید و زیر سؤال بردن مشروعیت آن‌دسته از نهادها و رویه‌هایی می‌پردازد که هویت‌ها یا همبستگی‌ها را با تمایز در برابر دیگران تعریف می‌کنند و به شکلی تلویحی دیگران را کم‌ارزش یا بی‌ارزش جلوه می‌دهند. از آنجا که دولت برخوردار از حاکمیت، مصداق کامل چنین حذف و طردهایی است، آماج اصلی تئوری انتقادی قرار می‌گیرد. بنابراین، تئوری انتقادی در پی آن است که پروژه مدرنیته را به‌نحوی مورد بازبینی قرار دهد که امکان تحقق جهان‌وطنی جهانشمول یا رهایی همگانی در سیاست جهان میسر شود (دیویتاک، ۱۳۸۶: ۴۱۷-۴۱۲).

مسئله شمول^۵ و حذف^۶ در سیستم بین‌الملل متشکل از دولت‌ها از موضوعات

1. Andrew Linklater
2. Stephen Gill
3. Antonio Gramsci
4. Community
5. Inclusion
6. Exclusion

محوری تئوری انتقادی است. توجیه نظری این مسئله صرفاً مربوط به تئوری‌های رئالیستی نیست، بلکه در تئوری‌های لیبرال نیز مورد پذیرش قرار گرفته است. در تئوری‌های لیبرال نیز به نقش محدودکننده دولت در برابر اخلاق و عدالت انسان‌محورانه توجه عمیقی نشده است. تئوری انتقادی همان‌طور که خودمحوری و رویه شمول و حذف دولت‌ها در قبال انسان‌های شهروند و غیرشهروند را محصول فرایند خاصی از یادگیری اجتماعی و جامعه‌پذیری می‌داند، بر آن است که می‌توان فرایند یادگیری اجتماعی و جامعه‌پذیری را به نحوی جهت داد که از طریق گفتگو و تفاهم، نوعی اجتماع همبسته جهانی با شهروندی جهانی شکل گیرد. پیام کلی تئوری انتقادی به دولت‌هایی که درون مرزهای خود برای مقابله با اشکال مختلف حذف و نهادینه‌سازی اخلاق و عدالت تلاش می‌کنند، این است که چنین تلاشی را جهانی سازند. هدف اساسی، تسهیل جهان‌اندیشی و وحدت اخلاقی ضمن احترام به تفاوت‌های فرهنگی است. اصول و قوانین جدید باید به نحوی شکل بگیرند که به کلیه انسان‌ها حقوقی برابر برای مشارکت در گفتگوی آزاد درباره شرایط اجتماعی و سیاسی موجود اعطا کرده و رضایت همگانی را تأمین کنند (رک: Linklater, 2007).

نتیجه‌گیری

به دنبال تعمیق تفکر انسان‌محور مدرن، این جمع‌بندی حاصل شد که انسان محکوم به انفعال و تسلیم در برابر سرنوشت نیست، بلکه می‌تواند با فکر و تدبیر خویش طبیعت و محیط زندگی خویش را تحت کنترل درآورده و به مقتضای نیازهایش تغییر دهد. در این راستا، انسان مدرن فعالیت‌های خویش را براساس عقلانیت محاسبه‌گرانه‌ای که حداکثرسازی نفع شخصی را پیگیری می‌کند، تنظیم نمود. این گرایش فقط در رابطه انسان با طبیعت مطرح نبود، بلکه به تعاملات انسان با هموعان خویش در زندگی اجتماعی نیز کشیده شد. به‌عنوان مثال، در عرصه سیاست، واحدهای جدید دولت - ملت با ویژگی‌هایی از قبیل حاکمیت و استقلال شکل گرفتند تا شرایط بهتری برای تأمین امنیت و رفاه جوامع فراهم شود. متناسب با چنین عقلانیتی، روش‌های شناخت علمی - تجربی در شقوق مختلف نیازهای زیستی بشر رشد یافتند. انسان مدرن از علم و روش‌های علمی نه فقط برای

بهره‌برداری بهینه از طبیعت، بلکه برای شناخت و دستیابی بهینه به نفع شخصی در تعاملات اجتماعی نیز استفاده کرد. درحالی‌که مدرنیته اساساً با اندیشه تغییر و بهبود وضع موجود آغاز شد، به تدریج عقلانیت محاسبه‌گرایی ابزارری به وجه غالب آن تبدیل گردید و علوم و فنون مختلف در خدمت آن قرار گرفت.

روابط بین‌الملل در مقام دیسیپلینی که از دهه دوم سده بیستم با هدف تضمین صلح و امنیت بین‌الملل ظهور کرده و توسعه یافت، از همان آغاز در خدمت علایق مدرن بشر قرار داشته است. یکی از پرسش‌های مهمی که در این رشته مطرح بوده، این است که آیا با وجود واحد مدرن دولت و سیستم بین‌المللی متشکل از دولت‌های دارای حاکمیت و استقلال می‌توان به تأمین صلح و امنیت پایدار امیدوار بود یا نه. در پاسخ به این پرسش، نظریه‌های متنوعی طرح شدند. به تدریج گرایش به علم و روش‌های اثباتی در نظریه‌های روابط بین‌الملل پررنگ‌تر شد، به نحوی که پوزیتیویسم به ویژگی مهم جریان اصلی و مسلط نظریه‌های روابط بین‌الملل تبدیل شد. هدف جریان پوزیتیویست این بوده که با شناسایی متغیرهای دخیل در تحولات روابط بین‌الملل امکان پیش‌بینی و کنترل تحولات آتی را تسهیل کند. در مقابل، گروه‌های مختلفی از مکاتب فراپوزیتیویست شکل گرفتند که نحوه تفکر گروه‌های جریان اصلی و انتظارات آنها از رشته روابط بین‌الملل را زیر سؤال بردند. درحالی‌که برخی فراپوزیتیویست‌ها کلیت مدرنیسم در نظریه‌های روابط بین‌الملل را به چالش کشیده‌اند، گروهی دیگر مدرنیته موجود را به چالش کشیده و بر آن بوده‌اند که اندیشه تغییر در تفکر مدرن می‌تواند سمت‌وسوی متفاوتی داشته باشد و وظیفه نظریه روابط بین‌الملل را اخلاقی‌تر و انسانی‌تر سازد.

نکته پایانی مقاله این است که اگرچه جریان اصلی روابط بین‌الملل عمیقاً تحت نفوذ تفکر مدرن قرار داشته است، اما این بدان معنی نیست که برای اصلاح وضع موجود و بازگشت ارزش‌های اخلاقی به عرصه نظری و عملی روابط بین‌الملل باید مبانی مدرن روابط بین‌الملل را حذف کرد. روابط بین‌الملل مدرن آنچنان‌که در جهان‌وطن‌گرایی کانتی آن ترسیم شده می‌تواند متکی بر ارزش‌های اخلاقی باشد. راهبردهای مکتب انگلیسی در روابط بین‌الملل معاصر عمیقاً تحت تأثیر این قرائت از روابط بین‌الملل مدرن است. این مکتب دو شاخه اصلی پلورالیست و

سولیداریست دارد. پلورالیست‌ها برآنند که در جامعه بین‌الملل، دولت‌ها باید هنجارهایی چون شناسایی متقابل حاکمیت‌ها، قواعد دیپلماسی و اصل عدم مداخله را حفظ کنند. آنها لازم است اصل تنوعات فرهنگی و ایدئولوژیک ملت‌ها را پذیرفته و حافظ آن باشند. در مقابل، سولیدرایست‌ها از ارزش‌های جهان‌وطنی صحبت می‌کنند و بر منافع و ارزش‌های واحد بشری تأکید دارند (بوزان، ۱۳۸۸: ۶۸-۶۱). به نظر می‌رسد در مکتب انگلیسی گام‌های مهمی به سمت اخلاقی‌سازی روابط بین‌الملل مدرن برداشته شده است. در مکتب انتقادی نیز چنان‌که قبلاً اشاره شد، تلاش مشابهی به عمل آمده است. این نمونه‌ها ما را به این نکته هدایت می‌کنند که برای اصلاح روابط بین‌الملل مدرن می‌توان قرائت نوینی از مدرنیته را ترسیم کرد که ضمن تأمین هدف صلح و امنیت، حمایت از اخلاق و عدالت را نیز در عرصه جهانی تضمین کند.*

یادداشت‌ها

۱. اغلب صاحب‌نظران و مورخان معاهده صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸ مبنای تشکیل واحد سیاسی دولت ملی می‌دانند..



فهرست منابع

الف - فارسی

- اسمیت، استیو. ۱۳۸۵. «اثبات گرایی و فراتر از آن»، اندرو لینکلتر (تدوین)، **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: چالش علم و سنت**، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- اشلی، ریچارد. ۱۳۸۶. «فقر نواقح گرایی»، اندرو لینکلتر (تدوین)، **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نواقح گرایی، نظریه انتقادی، و مکتب برسازی**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- بشیریه، حسین. ۱۳۷۸. **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: اندیشه‌های مارکسیستی**، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- بوزان، بری. ۱۳۸۸. **از جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی**، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بول، هدلی. ۱۳۸۵. «نظریه سیاست بین‌المللی ۱۹۶۹-۱۹۱۹»، اندرو لینکلتر (تدوین)، **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: ماهیت و هدف نظریه روابط بین‌الملل**، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- تریف، تری و دیگران. ۱۳۸۱. «روابط بین‌الملل و مطالعات امنیت ملی»، اصغر افتخاری (تدوین و ترجمه)، **مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- توکودیدیس (توسیدید). ۱۳۷۷. **تاریخ جنگ پلپونزی**، ترجمه محمدحسن لطفی تبریزی، تهران: خوارزمی.
- جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون. ۱۳۸۳. **درآمدی بر روابط بین‌الملل**، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده، و حسن سعید کلاهی، تهران: میزان.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف. ۱۳۷۶. **نظریه‌های روابط بین‌الملل**، جلد اول و دوم، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، چاپ دوم، تهران: قومس.
- دیویتاک، ریچارد. ۱۳۸۶. «پروژه نوگرایی و نظریه روابط بین‌الملل»، اندرو لینکلتر (تدوین)، **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نواقح گرایی، نظریه انتقادی، و مکتب برسازی**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و

انتشارات.

کاکس، رابرت. ۱۳۸۶. «نیروهای اجتماعی، دولت‌ها و نظم‌های جهانی: فراسوی نظریه روابط بین‌الملل»، اندرو لینکلتر (تدوین)، **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: نواقح‌گرایی، نظریه انتقادی، و مکتب برسازگی**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

کولومبیس، تئودور و جیمز وولف. ۱۳۷۵. «مطالعه روابط بین‌الملل: نظریه و عمل»، وحید بزرگی (تدوین و ترجمه)، **نظریه‌های روابط بین‌الملل**، جلد اول، تهران: مجد. گریکو، جوزف ام. ۱۳۸۵. «اقتدارگرایی و محدودیت‌های همکاری: نقدی واقع‌گرا از نوترین نهادگرایی لیبرال»، اندرو لینکلتر (تدوین)، **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل**، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۴. **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سمت. وایت، مارتین. ۱۳۸۵. «چرا هیچ‌گونه نظریه بین‌المللی وجود ندارد؟» اندرو لینکلتر (تدوین)، **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: ماهیت و هدف نظریه روابط بین‌الملل**، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.

ب - انگلیسی

Carr, E. H. With a New Introduction and Additional Material by Michael Cox. 2001. Reprint of the original 1939 ed., **The Twenty- Years' Crisis, 1919-1939: An Introduction to the Study of International Relations**, Basingstoke: Palgrave Macmillan.

Cox, Robert W. 1992. "Towards a Post-Hegemonic Conceptualization of World Order: Reflections on the Relevancy of Ibn Khaldun", James N. Rosenau and Ernst-Otto Czempiel, (eds), **Governance Without Government: Order and Change in World Politics**, Cambridge: Cambridge University Press.

Devetak, Richard. 2001. "Postmodernism", Scott Burchill et al, **Theories of International Relations**, 3rd edn, Basingstoke: Palgrave Macmillan.

Gilpin, Robert. 1975. **US Power and Multinational Corporation**, New York: Basic Books.

Gilpin, Robert, with the assistance of Jean M. Gilpin. 1987. **The Political Economy of International Relations**, Princeton, NJ: Princeton University Press.

Keohane, Robert O. and Joseph S. Nye. 1977. **Power and Interdependence: World Politics in Transition**, Boston: Little, Brown and Company.



- Linklater, Andrew. 1990. **Men and Citizens in the Theory of International Relations**, 2nd edn, London: Macmillan.
- Linklater, Andrew. 2007. **Critical Theory and World Politics: Citizenship, Sovereignty and Humanity**, London and New York: Routledge.
- Walker, R. B. J. Summer 1989. "History and Structure in the Theory of International Relations", **Millennium: Journal of International Studies**, 18:2, pp. 163-183, Reprinted in James Der Derian, ed. 1995. **International Theory: Critical Investigations**, Basingstoke: Macmillan.
- Waltz, Kenneth N. 1979. **Theory of International Politics**, New York: Random House.
- Waltz, Kenneth N. 2001. Reprint of the original 1959 ed, **Man, the State, and War: A Theoretical Analysis**, New York: Columbia University.
- Wæver, Ole. 1997. "Figures of International Thought: Introducing Persons Instead of Paradigms", Iver B. Neumann and Ole Wæver, eds, **The Future of International Relations: Masters in the Making?**, London: and New York: Routledge.
- Whitworth, Sandra. 1994. **Feminism and International Relations: Towards a Political Economy of Gender in Interstate and Non-governmental Institutions**, Basingstoke: Macmillan.

